

چالش جدی برنامه چهارم

# سرمایه گذاری خارجی! آری یا نه؟

اشاره:

مجلس هفتم در نقطه آغازین فعالیت خویش، با برنامه چهارم مصوب مجلس ششم، تا آن حد انتقادی برخورد نمود که بنا را بر اعمال نظرات اصلاحگرانه خویش بر لایحه برنامه چهارم گذاشته است. «سرمایه گذاری خارجی»، ضرورت و راهکارهای آن از جمله ایده های اساسی مجلس ششم و برنامه پنج ساله چهارم مصوب آن است. دکتر داوودی استاد برجسته اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی، طی یک سخنرانی در یک مجموعه علمی در قم به نقد «سرمایه گذاری خارجی در کشور» پرداخته است که ذیلاً تقدیم می شود.

میلیون تومان در نهایت به ماشین، بذره نیروی فکری،... و نظایر آن تبدیل می شود و می تواند پروسه تولید را انجام دهد. پول به عنوان نماینده کالاهای حقیقی باید منابع را به سمت یک پروسه تولیدی سوق دهد. در اقتصاد کلان هم وقتی اقتصاد پولی است، ما تمام سیاست ها، و منابع را به سمت کالاهای سرمایه ای سوق می دهیم تا بتوان تولیدی مان را افزایش دهیم. برای این کار به منابعی نیاز داریم که برای تأمین آنها، یا باید مصرف کنندگان، کم تر مصرف کنند و بخشی از قدرت خریدشان را به کالاهای سرمایه ای تبدیل نمایند، یا دولت باید این کار را بکند؛ راه دیگری وجود ندارد. برای مثال اگر بناست ماشینی ساخته شود، نیروی کار و منابع لازم است که برای تأمین آن باید از برخی کالاهای مصرفی صرف نظر کنیم و به سمت کالاهای سرمایه ای برویم. یعنی من باید کم تر مصرف کنم یا دولت باید سیاستی را اتخاذ کند که برخی قدرت خریدها را از من بگیرد و به کالاهای سرمایه ای تبدیل کند. در اقتصاد از این مقوله به «شکاف بین پس انداز و سرمایه گذاری» تعبیر می کنیم؛ پس انداز، همان قدرت خرید کنار گذاشته شده و سرمایه گذاری هم همان کالاهای سرمایه ای است. باید با مدیریت و ابزار مناسب، این حرکت پس اندازها به سمت سرمایه گذاری را ایجاد کنیم. دولت و بانک ها در این کار نقش دارند؛ خود مردم

در آستانه اجرای برنامه چهارم هستیم و یکی از مسائل و سیاست های مهمی که در این برنامه مطرح می شود، جذب «سرمایه های خارجی» است؛ اگر بخواهیم نکات مثبت و منفی آن را بررسی کنیم، باید ببینیم اساساً «سرمایه» در اقتصاد چیست؟

اگر ما بتوانیم برخی منابع بالقوه را به منابع بالفعل تبدیل کنیم، به ابزارهایی نیاز داریم؛ که «سرمایه» نامیده می شود. سرمایه یک متغیر اقتصادی است که وقتی در کنار منابع طبیعی، نیروی کار و زمین قرار می گیرد، منابع بالقوه را به بالفعل تبدیل می کند؛ نیروی کار را به کالاهای قابل مصرف تبدیل می کند، منابع را به کالاهای واسطه ای تبدیل می کند و...؛ بنابراین «سرمایه» در اقتصاد، مفهوم عامی است که خیلی چیزها را در بر می گیرد؛ از سرمایه های فیزیکی و ماشین آلات گرفته تا نیروی انسانی و مدیریتی.

در اقتصاد بدون پول و پایاپای، «سرمایه» صرفاً به صورت یکی از کالاهای حقیقی نمود پیدا می کند؛ ما در اقتصاد پولی، پول جانشین کالاهای سرمایه ای می شود و معادل آن سرمایه را نشان می دهد؛ مثلاً اگر من می گویم یک میلیون تومان سرمایه گذاری می کنم، یعنی این پول را به عنوان وسیله ای گرفته و جانشین یک سری کالاهای سرمایه ای کرده ام؛ پول با حرکتش آن کالاهای سرمایه ای، متغیرهای حقیقی اقتصادی را به دنبال خود می کشد. در واقع این یک



**باید با مدیریت و ابزار مناسب، این حرکت پس اندازها به سمت سرمایه گذاری را ایجاد کنیم. دولت و بانک ها در این کار نقش دارند؛ خود مردم هم نقش دارند.**

**تازه آن سرمایه گذاری خارجی هم که بنده حدود نه ماه مسوول آن بودم، فقط اسمش سرمایه گذاری خارجی بود! کار تولیدی نمی کردند؛ فقط بسته بندی اش را اینجا انجام می دادند! شیر خشک را فله ای می آوردند و تحت عنوان تولید داخلی بسته بندی می کردند!**

هم نقش دارند.

اگر ما بتوانیم با ابزارهای اخلاقی، تبلیغاتی و قانونی جلوی مصرف بیش از حد را بگیریم، منابع لازم برای سرمایه‌گذاری ایجاد می‌شود؛ از این طرف هم اگر قادر باشیم برای سرمایه‌گذار امنیت، ظرفیت قانونی، خدمات جنبی، و بازارهای لازم را ایجاد کنیم، او هم آن منابع را به پروسه‌های تولیدی تبدیل می‌کند. باید از هر دو جهت، کار شود. اگر زمینه‌هایی را ایجاد کردند که مردم به سمت مصرف‌گرایی بیش‌تر بروند، پس‌انداز در جامعه کم می‌شود. اگر امنیت را برای سرمایه‌گذار ایجاد نکردند، او هم سرمایه‌گذاری نخواهد کرد. متأسفانه سیاست‌های مناسبی که مردم را به سمت پس‌انداز بیش‌تر و سرمایه‌گذاری سوق دهد، وجود ندارد. کشورهای در حال توسعه، عمدتاً همین مشکل را دارند. می‌خواهند با سرمایه‌گذاری به رشد و توسعه برسند؛ اما به علت فقدان منابع لازم و مدیریت کارآ، به سوی سرمایه‌گذاری خارجی می‌روند! البته علت دیگری هم بیان می‌شود و آن اینکه: گاه ناچاریم ماشینی وارد کنیم که تکنولوژی خارجی دارد و برای این کار ارز لازم است. در جواب می‌گوییم: شما اگر مدیریت درستی داشته باشید، می‌توانید با صدور تولیدات خود، ارز لازم را به دست آورید. پس سرمایه‌گذاری خارجی برای چیست؟ به ویژه اینکه ما کشوری با درآمدهای سرشار نفتی هستیم. همین الان شاید حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد درآمدهای ارزی ما از فروش نفت است. اگر «ارز» لازم داریم، در صندوق‌های ذخایر ارزی موجود است؛ اگر هم «ریال» لازم داریم، بانک مرکزی با همین ارز می‌تواند ایجاد کند.

در اینجا استدلال طرف مقابل این است که می‌خواهیم سرمایه‌گذار خارجی با خود تکنولوژی بیاورد تا به ضمیمه مدیریت بهتر سیستم تولید ما را راه بیندازد. حال ببینیم این استدلال صحیح است یا نه؟ کشورهای در حال توسعه طی دهه هشتاد به بعد، به شدت دنبال کسب منابع خارجی بودند. با این توجیه که اینها را برای سرمایه‌گذاری به کار می‌گیریم. خوب؛ این کار را کردند! اما با بحران‌های عظیمی مثل بحران بدهی آمریکای جنوبی، رو به رو شدند و خیلی از آنها زیر این بدهی‌ها اقتصادشان شکست خورد و حکومت‌هایشان عوض شد. الان هم بسیاری از آنها میلیاردها دلار بدهی خارجی دارند. این تازه مسائل اقتصادی بود و مسائل سیاسی هم قطعاً به دنبال آن می‌آید؛ وقتی این قدر بدهکار باشند، نمی‌توانند سیاستی مخالف با سیاست کشورها یا مؤسسات طلبکار اعمال کنند.

آنترناتیو وام‌ها و کمک‌های خارجی چیست؟ دو نوع سرمایه‌گذاری است: FPI و FDI. FPI سرمایه‌گذاری در اوراق و سهام است؛ FDI هم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است. FPI این است که اشخاص حقیقی و حقوقی خارجی، سهام یا اوراق بهادار ما را بخرند، بدون اینکه در مدیریت تولیدات ما نقشی داشته باشند. به نظر می‌رسد این نوع سرمایه‌گذاری خوب باشد؛ چون طرف خارجی بر تولیدات ما کنترل و مدیریت ندارد. احتمالاً برای آنها

هم چون کوتاه‌مدت است و هر وقت بخواهند می‌توانند نقد کنند، جذاب باشد. به شرط آنکه از بازار سهام مطمئن باشند. ولی مشکل این است که اتکاب به این سرمایه‌گذاری‌ها، نوعی فرار کوتاه مدت از مشکل است. در سال ۱۹۹۷-۹۸ بحران آسیای جنوب شرقی همین‌طور بود؛ یعنی بازار سهام و بخش‌های تولیدی‌شان، به بازار سهام، بازار اوراق و اشخاص حقیقی خارجی متکی بود. ناگهان آن اشخاص خارجی سهام و پول‌های خودشان را از این بازارها بیرون کشیدند و این کشورها (تایلند، کره، مالزی، اندونزی و...) به مشکل بزرگی گرفتار شدند؛ منتها بعضی از آن کشورها که زیرک‌تر بودند و با تدبیر و دقت بیش‌تری عمل کرده بودند، توانستند خودشان را نجات دهند!

البته خطر دیگری هم دارد؛ توضیح اینکه یک وقت بازار سهام نیویورک و توکیو است و اشخاص حقیقی و حقوقی ایرانی می‌خواهند سهام آنجا را بخرند. اینها حتی اگر تمام توانشان را هم به کار گیرند. شاید یک هزارم آن بازار را نتوانند شریک شوند و لذا مشکلی پیش نمی‌آید؛ اما یک وقت بازار سهامی مثل ایران مورد نظر است که یک سرمایه‌گذار شرکت معتبر چند ملیتی می‌تواند به راحتی کل بازار سهام ما را بخرد؛ و یک انحصار همه‌جانبه ایجاد کند. از طرف دیگر اگر ما بخواهیم شرکت‌هایمان را به این نوع سرمایه‌گذاری وابسته کنیم، ممکن است به راحتی، مثل آسیای جنوب شرقی، سر بزنگاه سرمایه‌شان را بیرون بکشند!

آنترناتیوی که خیلی روی آن مانور داده می‌شود، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است که در برنامه هم گنجانده شد و مسؤولان هم می‌گویند می‌خواهیم آن را جذب کنیم. البته آنچه اکنون تحت این عنوان جذب کرده‌ایم، بسیار ناچیز است. در محاسبه‌ای که من در سال هشتاد انجام دادم، میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ما در بخش‌های غیرنفتی نزدیک سیصد یا چهارصد میلیون دلار و در بخش‌های نفتی، حدود یک و نیم میلیارد دلار بود! در مقابل، قراردادهای بیع متقابل و قراردادهای نفتی، نزدیک ۳۰ میلیارد دلار بود؛ یعنی قسمت اعظم قراردادهای سرمایه‌گذاری خارجی نیز به نفت اتکا داشت. عین وام بود؛ ولی اسمش سرمایه‌گذاری خارجی بود. چرا؟ چون قرارداد متقابل بود، تضمینش نفت بود، بنابراین به هر مشکلی که برخورد کند، باز پرداختش باید از نفت داده شود.

طبق سهمیه اوپک تولید نفت ما نباید از سقف معینی بیش‌تر باشد. با توجه به مصرف داخلی، صادرات ما مقدار مشخصی است که بیش‌تر از آن نمی‌توانیم صادر کنیم. اگر بخواهیم این نفت را بابت بیع متقابل بدهیم، بالطبع باید از آن مقدار کم‌تر صادر کنیم. نتیجه این می‌شود که دلار کم‌تر بگیریم؛ یعنی هیچ فرقی ندارد! مثل اینکه من این را صد دلار بگیرم و صد و ده دلار پس بدهم. از طرفی بهره‌ای که اینجا حساب کردیم، دو برابر بهره وام مستقیم بود؛ البته تحت عنوان قرارداد بیع متقابل. بنابراین آن چیزی که تحت عنوان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران اتفاق افتاده، بسیار اندک است؛ تازه آن سرمایه‌گذاری خارجی هم که بنده حدود ده ماه مسؤول آن بودم، فقط اسمش سرمایه‌گذاری خارجی بود! کار تولیدی نمی‌کردند؛ فقط بسته‌بندی‌اش را اینجا انجام می‌دادند! شیر خشک را فله‌ای می‌آوردند و تحت عنوان تولید داخلی

**اگر ما بتوانیم با ابزارهای اخلاقی، تبلیغاتی و قانونی جلوی مصرف بیش از حد را بگیریم، منابع لازم برای سرمایه‌گذاری ایجاد می‌شود؛ از این طرف هم اگر قادر باشیم برای سرمایه‌گذار امنیت، ظرفیت قانونی، خدمات جنبی، و بازارهای لازم را ایجاد کنیم، او هم آن منابع را به پروسه‌های تولیدی تبدیل می‌کند. باید از هر دو جهت، کار شود.**



**اما یک وقت بازار سهامی مثل ایران مورد نظر است که یک سرمایه‌گذار یا شرکت معتبر چند ملیتی می‌تواند به راحتی کل بازار سهام ما را بخرد؛ و یک انحصار همه جانبه ایجاد کند. از طرف دیگر اگر ما بخواهیم شرکت‌هایمان را به این نوع سرمایه‌گذاری وابسته کنیم، ممکن است به راحتی، مثل آسیای جنوب شرقی، سر بزنگاه سرمایه‌شان را بیرون بکشند!**

بسته‌بندی می‌کردند! حالا فرض کنیم اصلاً سرمایه‌گذاری خارجی خوب است. ببینیم چه مقولاتی دارد؟

این سرمایه‌گذاری خارجی از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ در کل دنیایی برابر شده. در حالی که وام‌ها دو برابر شده است (وام‌های بین‌المللی از رقم حدود ۲۲۰۰۰ میلیارد دلار به ۷۹۰۰۰ میلیارد دلار رسیده؛ در حالی که FDI از ۸۰۰۰ میلیارد دلار به ۲۴۰۰۰۰ میلیارد دلار رسیده است). البته بعضی از کشورها آگاهانه عمل کرده و توانستند از مزایای آن استفاده کنند؛ ولی بعضی از آنها هیچ رشد و توسعه‌ای نصیبشان نشده است. برای ارزیابی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی باید عوامل مؤثر بر آن را بررسی کنیم. در تعریف سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی گفته می‌شود: نوعی سرمایه‌گذاری است که در کشوری به جز کشور منشاء سرمایه انجام می‌شود و هدف آن اولاً: کسب

بسته‌بندی می‌کردند! حالا فرض کنیم اصلاً سرمایه‌گذاری خارجی خوب است. ببینیم چه مقولاتی دارد؟

جذب سرمایه‌گذاری خارجی موفق بوده‌اند؛ اما کشورهایی نظیر ایران، ترکیه، پاکستان، قزاقستان، اندونزی، آرژانتین و... موفق نبوده‌اند. یکی از اقتصاددانان معروف می‌گوید بسیاری از برنامه‌های توسعه که توسط صندوق بین‌المللی پول و دیگر نهادهای بین‌المللی پیشنهاد شده، به رغم برخورداری از بنیان‌های تئوریک، در عمل ناموفق بوده است؛ یکی از دلایل اصلی آن عدم درک صحیح برنامه‌ریزان خارجی از ویژگی‌های خاص اقتصادی اجتماعی کشورهای در حال توسعه می‌باشد. برنامه‌های پیشنهادی، این کشورها را در رسیدن به رشد اقتصادی یاری نکرد؛ بلکه منجر به توسعه نیاختگی بیش‌تر آنها شد! یا «استیگلیس» می‌گوید در کشورهای در حال توسعه همواره فرض بر این است که آزادسازی، خصوصی‌سازی و ثبات اقتصاد کلان منجر به تشویق سرمایه‌گذاران داخلی و جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی می‌شود. شرکت‌های چند ملیتی تخصص‌های فنی را وارد کشور می‌زبان کرده، دسترسی به بازارهای خارجی را برای آنها تسهیل نموده و در نهایت منجر به رشد و ایجاد فرصت‌های شغلی جدید برای آنها می‌شود. دولت‌ها یکی از دو سیاست‌زیر را اختیار می‌کنند: یا از تولیدکنندگان داخلی حمایت نمی‌کنند که در این صورت، تولید داخلی کلاً ورشکست می‌شود؛ یا با حمایت دائمی خود، تولیدکنندگان ناکارآمدی را در اقتصاد درست می‌کنند؛ مثل وضعیت ایران. از نظر استیگلیس هیچ کدام از این دو سیاست درست نیست؛ ما باید «ولایت‌ها»، «ترتیبات» و «سرعت» را در نظر بگیریم. مثلاً گرچه دنبال سیاست خصوصی‌سازی هستیم، نباید بدون ایجاد چارچوب قانونی و رقابت کافی مناسب، دنبال این کار برویم.

در حال حاضر ۷۰ درصد اقتصاد ما در دست شرکت‌های دولتی، یا شرکت‌هایی هست که اگر اسم خصوصی‌لی! برای آن بگذاریم، بهتر است؛ چون قدرت دولت را دارند با عملکرد خصوصی اما می‌خواهیم بدون رعایت هیچ رقابتی خصوصی‌سازی کنیم. یک جا هم که خصوصی‌سازی کنیم، اگر اتصال این شرکت‌ها نباشد، سریع از بین می‌رود؛ چون رقابتی وجود ندارد. در مورد وام‌های مشروط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هم همین‌طور است؛ آن را می‌گیریم بدون مدیریت که این وام‌ها به کارآترین وجه استفاده شود؛ درآمدزا باشد تا بتوانیم پس بدهیم؛ یا باینیم مکانیزم توزیع مجدد را برایش ایجاد کنیم؛ لذا موجب افزایش قیمت‌ها شده است. در فاصله برنامه اول تاکنون (حدود ۱۷ سال)، در آمریکا، که مهد این سیاست‌هاست، حتی قیمت ارزاق عمومی دو برابر نشد؛ اما در همین فاصله قیمت ارزاق در ایران بیش از ۵۰ برابر شده! خلاصه اینکه ۱. به علت قوانین و مدیریت‌های غلط نمی‌توانیم سرمایه، اعم از داخلی و خارجی، را کانالیزه و هدایت کنیم تا بتواند رشد و توسعه ایجاد کند. ۲. سیاست‌های ایجاد پس‌انداز نداریم. ۳. سیستم بانکی ما کارایی ندارد. با این وضع می‌خواهیم با جذب سرمایه خارجی، به تکنولوژی برسیم!

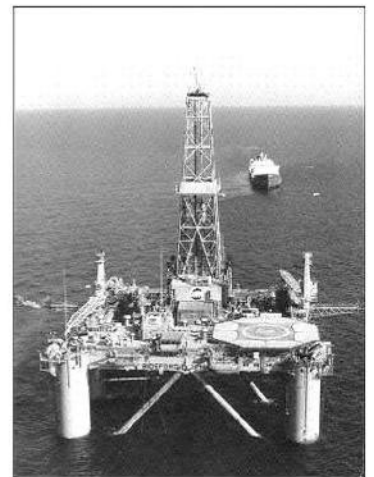
بین‌المللی داشته باشد که به واسطه آن بتواند بازارهای بین‌المللی را قبضه کند. پس برای ورود، چنین مزیت‌هایی دارد؛ یا اینکه حتی دولت داخلی امتیازاتی برایش در نظر می‌گیرد. از طرفی ارزش اقتصادی این کار برای آن کشور در مقایسه با صادرات بیش‌تر است. (البته امکان دارد اهداف سیاسی هم پشت این قضیه باشد). اگر سرمایه‌گذار خارجی یک شعبه در کشور میزبان ایجاد کند، می‌تواند از منابع ارزان آنجا استفاده کند؛ در حالی که اگر بخواهد فقط منابع را از آنجا بخرد، جنس تولید و صادر کند، احتمال دارد که در آینده نتواند آن منابع را خریداری کند. فایده دیگری که برای سرمایه‌گذار دارد، این است که وارد سیستم تولید آن کشور می‌شود و با شناسایی کامل تر و دقیق‌تر می‌تواند منابع مورد نیاز خود را راحت‌تر و ارزان‌تر تهیه کند تا پروسه تولیدی‌اش را انجام دهد.

تمام صحبت این است که وارد کشور بشود تا بتوان تکنولوژی‌اش را جذب کرد. این تکنولوژی چطور می‌تواند جذب شود؟ زمانی که بهره‌وری بالا و نیروی کار دانا و آگاهی داشته باشیم که در کنار آن شرکت خارجی قرار بگیرد و تکنولوژی‌اش را جذب کند. اما اگر صرفاً نیروی کار ارزان داشته باشیم، نمی‌توانیم آن تکنولوژی را - حتی اگر آن شرکت، خودش بخواهد به ما بدهد - جذب کنیم. برای اینکه سرمایه‌گذاری خارجی منجر به رشد توسعه ما شود، به پیش‌زمینه‌هایی احتیاج دارد که تحت سه عنوان کلی می‌آید: «اولویت‌ها»، «سرعت» و «ترتیبات». اگر این پیش‌زمینه‌ها را رعایت کنیم، قادر خواهیم بود آن سرمایه‌گذاری را به عامل ایجاد توسعه تبدیل کنیم؛ در غیر این صورت عملاً موفقیتی نخواهیم داشت. بسیاری از کشورها از جمله: چین و کره، با رعایت کردن این ترتیبات قادر شدند که از سرمایه‌گذاری خارجی استفاده کنند و منافع بیش‌تری ببرند؛ بسیاری از کشورها مثل هند، آرژانتین و تایلند هم نتوانستند این منافع را کسب کنند. آمارها نشان می‌دهد که برای هندوستان جذب سرمایه‌گذاری خارجی هیچ اثر مثبتی نداشته؛ ولی برای چین اثر بسیار مثبتی داشته است. به رغم اینکه اخیراً گفته می‌شود: اگر خوشن‌باشید، سرمایه‌گذاران خارجی نمی‌آیند، میزان جذب سرمایه‌گذاری خارجی در چین بسیار بالاست. با وجود اینکه در آنجا گاه برای تخلف‌های کوچک، مجازات‌های سنگینی همچون اعدام در نظر می‌گیرند. ولی میزان جذب سرمایه‌گذاری خارجی در دوره بعد از دوم خرداد که شعار تش‌زدایی و نفی خشونت و... را سر داده‌ایم، تا حایی که من می‌دانم، البته اگر واقعی باشد. حدود سیصد میلیون دلار بوده؛ آن هم در صنعت نفت. کشورهایی همچون چین، کره جنوبی و تایلند در

منافع پایدار و بلندمدت و ثباتاً؛ کنترل مدیریت بنگاه‌ها توسط سرمایه‌گذار است. حال ببینیم سرمایه‌پذیر و سرمایه‌گذار کیست. آمارها نشان می‌دهد که در طول این بیست سال - از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰ - تقریباً بیش از ۹۸ درصد سرمایه‌گذاری‌های خارجی در دنیا توسط شرکت‌های چند ملیتی انجام شده است؛ تعداد شرکت‌های چند ملیتی در سال ۱۹۹۰ صد و در سال ۲۰۰۰ بود و پنج تا شش‌ده‌ویلی دارای‌هایشان نزدیک دو یا سه برابر شده است.

فرض کنیم آن شرکت چند ملیتی که می‌خواهد بیاید، صرفاً هدف اقتصادی دارد. عواملی را در نظر

در محاسبه‌ای که من در سال هشتم انجام دادم، میزان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ما در بخش‌های غیر نفتی نزدیک سیصد یا چهارصد میلیون دلار و در بخش‌های نفتی، حدود یک و نیم میلیارد دلار بود! در مقابل، قراردادهای بیع متقابل و قراردادهای نفتی، نزدیک ۳۰ میلیارد دلار بود؛ یعنی قسمت اعظم قراردادهای سرمایه‌گذاری خارجی نیز به نفت اتکا داشت. عین وام بود؛ ولی اسمش سرمایه‌گذاری خارجی بود.



می‌گیرد؛ مثل: منابع ارزان، بهره‌وری بالای کارکنان آن محیط، محیط اقتصاد کلان (محیطی باشد که زمینه‌های لازم را داشته باشد)، زیر بناهای کافی، کیفیت بوروکراسی و ریسک سیاسی آن کشور، حق مالکیت معنوی، آزاد بودن حساب سرمایه، ورود و خروج ارز، تعرفه و مالیات امکانات، تأمین‌های مالی و... مسلماً اگر این عوامل وجود داشته باشد، بنگاه‌های داخلی هم می‌توانند استفاده کنند! منتها شرکت خارجی در مقایسه با بنگاه‌های داخلی کمبودهایی دارد از جمله: عدم آشنایی کافی با زبان، فرهنگ و... که باعث می‌شود مطالبات افراد داخلی از این شرکت‌ها بیش‌تر شود؛ مثلاً دستمزد بیش‌تری را طلب کنند. بنابراین در مقایسه با بنگاه‌های داخلی موقعیت بدتری دارد. پس اگر بخواهد اینجا منفعتی ببرد، روی چه حسابی بیاید؟ باید تکنولوژی بالا یا مدیریت بسیار عالی و یا شهرتی در بازارهای